



# منکرین معاد

آیه الله جوادی آملی

قسمت چهاردهم

## مرگ - فاصله افتادن بین جان و جسم

یکی از شبهات منکرین معاد این است که بدن انسان چگونه پس از مردن و خاک شدن دوباره حیات یافته و زنده می گردد؟ و اشکال دیگر آنها این است که انسان با مرگ معدوم و نابود می شود و چگونه چیزی را که نابود گردیده می توان موجود ساخت؟

قرآن کریم به این هر دو شبهه پاسخ داده است. در مورد شبهه اول در سوره «حج» می فرماید: «بِأَيِّهَا النَّاسُ إِن كُنتُمْ فِي رَيْبٍ مِّنَ الْبَعْثِ فَإِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِّن نَّبَاتٍ ثُمَّ مِّن نَّفْثَةٍ ثُمَّ مِّن عِلْقَةٍ ثُمَّ مِّن مَّضْغَةٍ مُّخْلَقَةٍ وَغَيْرِ مُخْلَقَةٍ لَّنَبِّئِ لَكُمْ - ای مردم، اگر شما در مورد رستاخیز در حال شک و تردیدید (بدانید که) ما شما را از خاک آفریدیم، سپس از نطفه و بعد از خون بسته شده و آنگاه از مضمغه که بعضی دارای شکل و خلقت است و بعضی بدون شکل تا (قدرت خود و سیر خلقت را) برای شما بیان نمائیم.

همانگونه که خداوند انسان را از خاک آفریده، او را پس از مرگ و تبدیل شدن بدنش به خاک دوباره زنده می نماید، و اگر سخن در این است که انسان با مرگ نابود می شود، چنین نیست، زیرا انسان تنها همین بدن نیست که با مرگ بپوسد و از بین برود، بلکه حقیقت انسان جان او است و جان او هرگز از بین نمی رود و نابود نمی شود. و در برابر این شبهه که می گفتند: «إِذَا خَلَلْنَا فِي الْأَرْضِ أَأَنَّا لَفِي خَلْقٍ جَدِيدٍ» - ما هنگامی که بمردن از بین رفتیم مجدداً زنده و آفریده می گردیم؟! قرآن می فرماید: قافله انسانیت در حرکت است تا به مقصد برسد و مرگ به معنی نابودی و فاصله افتادن بین این قافله و هدف نمی باشد، هرگز عدم و نابودی در کار نیست «قُلْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ الَّذِي وَكَّلَ بِكُمْ» - شما توفی می کنید نه فوت، همه حقیقت شما را فرشته مسرک استیفاء می کند، پس او متوفی است و شما متوفی می باشید. چیزی را فروگذار نمی نماید و از شما چیزی از بین نمی رود. پس اگر شبهه این است که انسان با مرگ نابود می گردد چنین نیست، بلکه بین جان انسان که زوال ناپذیر است و بین جسم او موقتاً فاصله می افتد و دوباره این پیوند را خداوند در قیامت برقرار می نماید، پس خاک شدن بدن انسان ممنوع نیست و مرگ نیز به معنی نابودی نمی باشد.

## سرنوشت منکرین معاد

سپس خداوند در مورد منکران معاد می فرماید: «أُولَئِكَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ

وَأُولَئِكَ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ وَأُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ» - آنها (کسانی که منکر معادند) کسانی هستند که به پروردگارشان کافرند آنها در گردنشان زنجیرهاست و آنها اصحاب دوزخند و در آنجا همیشه معذبند. کسی که در برابر اعمال انسان، او را مسئول ندانسته و برایش حسایی مقرر ننماید، ربّ نیست؛ ربّ آن است که انسان را بیافریند و او را بهروراند، و بحال خود رهایش نکند «إِیْحَسِبِ الْإِنْسَانُ إِنْ یُنزَلُ سُدًى» - آیا انسان می پندارد که بیهوده رها گردیده است؟ انسان در برابر هر اندیشه و خلق و عملی مسئول است پس انسانی که مبدأ منهای معاد را قبول کرده است در واقع خدا را انکار کرده است زیرا چنانچه گفتیم ربّ از انسان مسئولیت می خواهد و به آن رسیدگی می نماید. منکران معاد زنجیرهای گرانی بر گردنشان می باشد، ولی انسان معتقد به معاد، انسان وارسته است، می اندیشد، فکر می کند و عاقبت را می نگرد و برای سرانجام زندگی کفایت به کار می شود. کسی که به محکمه عدل الهی اعتقاد ندارد، به زنجیر تنبیهکاری بسته است و در محدوده زمین گرفتار می باشد، و اخلاص فی الأرض دارد، و راهی بسوی جهان بیستی صحیح ندارد «وَأُولَئِكَ الْأَغْلَالُ فِي أَعْنَاقِهِمْ» کسی که غل به گردنش بسته است، نمی تواند جهان و نظام هستی را آن چنانکه هست ببیند و انسان را بشناسد و در سوره مبارکه «یس» آیات ۸ و ۹ این معنا را به این صورت بیان کرده است: «إِنَّا جَعَلْنَا فِي أَعْنَاقِهِمْ أَغْلَالًا فَهِيَ إِلَى الْأَذْقَانِ فَهُمْ مُّقْمَحُونَ. وَجَعَلْنَا مِن بَیْنِ أَيْدِيهِمْ سُدًّا وَمِن خَلْفِهِمْ سُدًّا فَأَعْشَيْنَاهُمُ فُهِمٌ لَا یَبْصُرُونَ» - ما در گردنهای آنها غلهایی قرار دادیم که تا زنگدان آنها ادامه دارد و سرهایشان را به بالا نگهداشته اند، و در جلوشان سدی و در پشت سرشان سدی قرار دادیم و دیدگانشان را پوشانده ایم لذا چیزی را نمی بینند. انسان یا از شناخت جهان پی به خالق جهان می برد یا از راه معرفت نفس و خودشناسی خدای خویش را می شناسد، این دو راه برای انسان یاز است که خدا را بشناسد. ولی کسی که در گردنش زنجیر است نمی تواند سرخس نموده و خود را ببیند که کیست، کجا بوده و از چه آفریده شده است؟ و جلو چشمانش هم بسته است. تنبیهکاریها باعث این شده که سرشان بهود است و از معرفت نفس باز مانده اند.

در آیه ۵۳ سوره «فصلت» فرموده: «سَنُرِيهِمْ آیَاتِنَا فِي الْأَفَاقِ وَفِي أَنفُسِهِمْ حَتَّى یَتَّبِعِنَا لَهُمْ اللَّهُ الْحَقُّ أَوَّلَ یَوْمٍ یَّكْفُ بِرَبِّكَ اللَّهُ عَلٰی كُلِّ شَیْءٍ شَهِیدٌ» - به زودی نشانه ها و آیات خویش را در اطراف جهان و درون جانشان به آنان ارائه خواهیم داد تا روشن





دلشان سیاه گردیده است گرایششان به سمت سینه است ولی افرادی که هنوز به آن حد نرسیده اند نیک و بد برایشان فرق نمی کند و هر کاری که مایل باشند انجام می دهند، چه حلال و چه حرام، لقا مؤمن می گویند کاری را که برای دنیا و آخرتش سودمند است انجام دهد.

بنابراین مردم سه دسته اند: یک دسته آنها در مورد تبهکاریها و زشتیها، شتابزدگی از خویش نشان می دهند که در همین آیه مورد بحث از سوره «رعد» دیدیم. دسته دوم نسبت بخیر و شرّی تفاوتند بلکه آنچه مطابق میل آنها باشد عمل می نمایند، چنانچه در سوره مبارکه «اسراء» آیه ۱۱ می فرماید: «وَقَدْخُ الْاِنْسَانُ بِالْاَشْرِ دَعَاءَهُ بِالْخَيْرِ وَكَانَ الْاِنْسَانُ عَجُولًا» انسان بدبیا را می طلبد چنانچه در جستجوی نیکبیا است و انسان پوسته عجل است. دسته سوم مؤمنانند که بسوی خیرات و میراث سبقت می گیرند، سبقت در فضائل و خیرات می مانع است و ایجاد تراحم نمی کند، چرا که برای همگان راه باز است و لذا به آن امر شده است.

**«وَقَدْ خَلَقْتُمْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثَلَاتِ»** عقوبتهائی که به حیات اقوام کافر پیشین خاتمه داده و در تاریخ مانده است و به همین دلیل ضرب المثل گردیده، به آنها «مَثَلَاتِ» گفته می شود، اگر کفار به قدرت زودگذران منگی می باشند، خداوند عذاب را به عذاب دچار نموده که اینها از یک دهم قدرت آنها هم برخوردار نمی باشند **«وَمَا يُلْقُوا اَعْيُنًا مَّا اَتَيْنَاهُمْ»** که در سوره «سبا» آیه ۴۵ فرموده: اگر مشرکین حجاز وحی را تکذیب کردند، پیش از اینان اقوامی نیز به تکذیب وحی پرداختند که به کیفر دردناکی مبتلا شدند و از نظر قدرت مالی و سلطنت، اینها باندازه یک دهم نیروی آنها را نداشتند، و اگر به چنین قدرتی منگی نیستند پس باید به عقل و یا به وحی منگی باشند، تا به خود اجازه دهند که در برابر مکتب تو بایستند، در صورتی که ما کتابی که آنرا می آموزند و بوسیله آن بتوانند تکذیب تو کنند و یا پیامبری پیش از تو نفرستاده ایم تا با استناد به گفته او بر تو استدلال نمایند، **«وَمَا اَتَيْنَاهُمْ مِنْ كِتَابٍ يَدْرُسُونَهُ وَمَا اَرْسَلْنَا إِلَيْهِمْ قَبْلِكَ مِنْ نَذِيرٍ»** پس حرف آنها از وحی سرچشمه نمی گیرد. **«اِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِّلنَّاسِ عَلٰی ظُلْمِهِمْ وَاِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ»** با اینهمه خداوند آنها را در میان بیم و امید باقی می گذارد، وعده آمرزش و بینم عذاب می دهد، و انسان هر معصیتی را نموده، نباید مأیوس از رحمت حضرت حق باشد و به هر طاعت و عبادتی توفیقی یا همت نیاید غرور او را فرا گیرد.

در جوامع رویایی ما وارد شده است که حتی به اندازه فاصله ای که به هنگام دوشیدن شیر از پستان شتر میان هر بار دست کشیدن به پستان آن حیوان، بوجود می آید که فاصله ای بسیار اندک است نباید به عاقبت کار خویش اطمینان داشت، چرا که باندازه همین فاصله بسیار کوتاه ممکن است انسانی در پایان کار از ایمان به کفر و یا از کفر به ایمان گرایش پیدا نماید. از اینکه در آیه فوق فرموده **«اِنَّ رَبَّكَ»** معلوم است که مخاطب آیه، خدا را بعنوان خالق قبول دارد ولی بعنوان ربّ نمی پذیرد، و تدبیر امور را به عهده ارباب مختلف و متفرقه واگذار می نماید، زیرا وثئین یعنی بت پرستان در ربوبیت شرک می ورزیدند، **«وَلَنْ سئَلْتَهُمْ مَنْ خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْاَرْضِ لِيَقُولُنَّ اللهُ»** چنانچه از آنها سؤال نمائی که آفریدگار آسمانها و زمین کیست؟ خواهند گفت: **«الله»** می گفتند، خداوند ارباب جزء و متفرقه را خلق کرده و تدبیر امور جهان را به آنها تفویض نموده و هر یک از آنها در حوزه وظیفه خویش به تدبیر و اداره امور می پردازند، یکی ربّ البحر است، پروردگار دریا، دیگری پروردگار و مرتی خشکیها است و... .

### دعوت به توبه

نکته دیگری این است که خداوند به ظالمان وعده مغفرت نداد که بفرماید در عین

گردد که او حق است، آیا کافی نیست که او بر هر چیز شاهد و گواه است؟ در این آیه نیز راه خداشناسی، معرفت جهان و معرفت نفس معرفی گردیده است، عده ای با نگرش به آیات انفسی موخذ می شوند و جمعی از راه مطالعه کتاب بزرگ هستی خداشناس می گردند، اما این هر دو راه بر روی انسان تبهکار بسته است و آن غلبه ای بر گردن اجازه نمی دهد که سرفرود آورده و به خویشتن خویش بنگردند از راه شناخت خود به شناسائی «الله» ناآشنا آید، و پرده های ضخیم هوئی و هوس و شهوت که بر چشم او افکنده شده، او را از مطالعه و مشاهده جهان محروم ساخته است، چرا که چنین فردی به تعبیر قرآن کریم «مُصَمَّم» است یعنی سر به هوا است، این است که عمری طولانی را پشت سر می گذارد و نمی داند فرجام کارش به کجا منتهی می گردد، هیچ عاملی بدتر از فراموشی معاد نیست، چنانچه هیچ عاملی برای وارستگی انسان بهتر از یاد معاد نمی باشد.

کار انبیاء الهی و رسول گرامی اسلام این است که همین غل و زنجیرهای گران هوئی و هوس را از انسان برگردانند تا آنها را از هوسرانی و زمین گرایی و اخلاص الی الارض نجات بخشند. اگر کسی منکر معاد شد سرانجامش به آنجا منتهی می گردد که قرآن کریم فرموده: **«اولئك اصحاب النار هم فيها خالدون»** آنها اصحاب آتشند و در آنجا بطور جاودان و همیشگی باقی خواهند ماند.

### سبقت در گناه و سینه

**«وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ وَقَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِهِمُ الْمَثَلَاتِ وَاِنَّ رَبَّكَ لَذُو مَغْفِرَةٍ لِّلنَّاسِ عَلٰی ظُلْمِهِمْ وَاِنَّ رَبَّكَ لَشَدِيدُ الْعِقَابِ»** آنها پیش از حسنه، از توفیقهای سینه می نمایند یا اینکه قبل از آنها بلاهای عبرت انگیز نازل گردیده و پروردگارت نسبت به مردم با وجود اینکه ظالمند، صاحب مغفرت و بخشش می باشد و هم پروردگارت عذاب شدید دارد.

در سوره های منگی معمولاً معارف و اصول دین مطرح است که در توحید و نبوت و معاد خلاصه می گردد و معاد در تهذیب و تزکیه نفس مهمترین نقش را دارا است و لذا در سوره های منگی سخن از معاد و نقل و پاسخ شبهات منکرین معاد و دلائل ضرورت معاد است. در آیه قبل به بعضی از شبهه ها و به پاسخ آن اشاره شده و در این آیه درباره منکران معاد می فرماید آنها بطور شتابزده بجای اینکه سینه پیشه نمایند تا از حسنهات و رحمتهای الهی برخوردار گردند، خود را گرفتار سیئات و عذابهای الهی می نمایند.

در آیه ۳۲ سوره انفال در مورد این گونه افراد می فرماید: کفار چنین گفتند: **«اللَّهُمَّ اِن كَانَ هَذَا هُوَ الْحَقُّ مِنْ عِنْدِكَ فَامْطُرْنَا حِجَابًا مِنَ السَّمَاءِ وَارِنًا يَعْذِبُ الْاِيْمَانَ»** خداوند چنانچه این وحی و قرآن حق است پس بر ما سنگ از آسمان ببارانیا عذابی دردناک بر ما نازل کن! و این همان استعجال و شتاب است که در آیه یاد شده آمده است. و در آیه بعد می فرماید: **«وَمَا كَانَ اللهُ لِيُعَذِّبَهُمْ وَاِنَّهُمْ لَكَاانُ اللهُ مُعَذِّبِهِمْ وَّهُمْ يَسْتَعْجِلُونَ»** تا تو در میان آنان هستی خداوند آنها را عذاب نمی نماید، و خداوند عذابشان نمی نماید در حالی که آنها استغفار می کنند. امیر مؤمنان علیه السلام در کلمه قصار ۸۸ می فرماید: **«كَانَ فِي الْاَرْضِ اِمَانًا مِنْ عَذَابِ اللهِ وَقَدْ رَفَعَ اَحَدُهُمْ قَدْوَنَهُمُ الْاٰخِر»** در زمین دو چیز امان از عذاب الهی بود که یکی از آنها گرفته شد و دیگری موجود است مواظب و مراقب باشید که آن را از دست ندهید. آنکه از دست رفت وجود رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و آنکه هست استغفار است. انسان کافر بجای عمل به «سابقوا الی مغفرة من ربکم» که در آیه ۲۱ «حجید» آمده است و شتاب بسوی جلب رضایت و آمرزش الهی، بسوی سینه و عذاب، گرایش و شتاب دارد، و به جای «فاستبقوا الخیرات» که خداوند در سوره مبارکه «بقره» آیه ۱۴۸ فرموده است، بسوی شرّ و سینه سبقت می گیرد، چرا کافرانی که در اثر گناه و تبهکاری مداوم



سؤال واقع نخواهی شد، بنابراین آن قرین را قرین و همراهی شایسته قرار بده، چرا که اگر صالح باشد، با آن مانوس شوی و چنانچه فاسد باشد جز از آن به وحشت نیتنی و آن قرین عمل تست. و این چنین است که هر کاری که انسان انجام می دهد در حقیقت نتیجه اش عائد خود او می شود و برای خود او است، محال است کسی فقط به دیگری بد کند، مثلاً بالاترین جنایت را کرد که کشتن انسان بی گناهی است، درست است که بزرگترین ستم را بر او روا داشته ولی خود را به عذاب ابدی دچار ساخته است.

### تذکره:

برای آشنائی با معارف قرآن کریم میزانی وجود دارد که در اینجا مطرح می نمایم، برای آشنائی با دیگر مطالب همین که انسان آن مطلب برایش حل شود، معلوم می شود به آن رسیده است و چنانچه حل نشد درک نکرده ولی میزان تشخیص در حقیقت در نهان خود انسان موجود است، اگر انسان وارد یک بحث قرآنی شد و در قبش توراتی احساس نمود، بداند که آن بحث برایش حل شده است، اگر کسی تمام یک بحث را گوش داد و یادداشت نمود ولی چنین توراتی در دل احساس نکرد، باید بداند که متوجه آن بحث و آن آیه نشده است، چرا که حساب قرآن از حساب دیگر کتابها و بحثها جدا است، با تلاوت قرآن قلب خود را منور سازید و حداقل هر شب قبل از خواب شش سوره ای را که اول آن سُبح و سُبح است بخوانید که رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم آنها را قرائت می نمود آن سوره ها عبارت اند از: سوره های حدید، حشر، جمعه، صف، املن و تعاین، پس آیه «فأقرؤا ما تيسرن القرآن» باندازه ای که میسور و ممکن است از قرآن قرائت نمائید، را مهجور نگذارید و به آن عمل نمائید.

### ادامه دارد

- ۱- سوره ساء آیه ۱۱.
- ۲- سوره لقمان آیه ۲۵.
- ۳- سوره نساء آیه ۴۸.
- ۴- سوره اسراء آیه ۷.
- ۵- بحار جلد ۷۱ ص ۱۱۱.

اینکه ظالمند آنها را می آموزد، بلکه تنها وعده آموزش و بیم از عقاب می دهد، این لسان دعوت به توبه است که در مسابق دیگر آیات توبه هم پیدا می شود، چرا که هیچ گناهی نیست که در صورت توبه آموخته نگردد، حتی شرک، اگر مشرک از شرک به ایمان گرایش پیدا کند، خداوند او را می آموزد «ان الله بغفر الذنوب جميعاً» خداوند آموخته جمیع گناهان است، و اگر در سوره نساء فرمود: «ان الله لا يفران يشرك به» خدا شرک را نمی آموزد، یعنی بدون توبه قابل آموزش نیست، حتی توبه مرتد چه مرتد فطری و چه مرتد مانی پیش خداوند قبول می شود منتها احکام فقهی برای آنها وجود دارد، لذا در سوره «زمر» آیه ۵۳ فرمود: «قل يا عبادي الذين اسرفوا على انفسهم لا تقنطوا من رحمة الله» هرگونه اسراف را شامل می شود حتی کفر که بدترین اسراف است، و هرکس در مسائل حقوقی و غیره که بظلم می کند، در حقیقت بر خویش ستم روا می دارد، البته ترشحات گناه او، دامنگیر دیگران هم می شود، مانند کسی که در درون منزلش چاهی داشته باشد که بوی عفونت آن به منازل همسایه هم سرایت نموده و موجب آزار آنها گردد، چنانچه هر کار خیر و احسانی هم که به دیگران می نماید، در واقع احسان به خود می کند، ولی نسیم آن به دیگران می رسد، مانند بونه گلی که در منزلی هست و بوی خوشش بد دیگران می رسد «ان احسنتم احسنتم لا تفسكم وان اساتم فلها» اگر نیکی نمائید به خویش نیکی نموده اید و چنانچه بدی نمائید باز بدی به خود شما باز می گردد. لام در این آیه برای اختصاص است، لام نفع نیست چنانچه در «لها ما کسبت و علیها ما اکتسبت» می باشد.

### عمل توبه دوست تو است

رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم «قیس بن عاصم» را چنین موعظه می نماید: «الله لا ینزل لك با قیس من قرین یدفن معك وهو حق و ینطق معك و انت میت، فان كان کریماً اکرمتك وان كان لثیماً اسلمتک، ثم لا یحشر الا معك، ولا تبعث الا معك، ولا تسأل الا عنه، فلان جملة الا صالحاً، فانه ان صلح آنت به، وان فسد لا تسوئک الا منه وهو فطک»<sup>۵</sup> ای قیس! بناچار با تود در قبر قرینی دفن خواهد شد و توبا آن هستی، آن زنده و تومرده ای، اگر کریم باشد ترا اکرام و احترام کند و چنانچه لثیم و پست باشد ترا به دست قانون و مکافات عمل بسپارد جز با تود در قیامت برانگیخته نگردد و توجز با آن مبهوش نشوی، و لزوم توبه او مورد

### بقیه از امام مجتبی و امام عسکری (ع)

نشان دهد، و از این رو به تفسیر قرآن پرداخت، روزی یکی از شاگردانش به حضور امام رسید، امام فرمود: آیا در میان شما مرد عاقلی و فهمیده ای نیست تا استادش را از این کار باز دارد؟ شاگرد کندی اظهار داشت: چطور ممکن است ما شاگردان نسبت به استاد اعتراض نمائیم؟ امام فرمود:

«پیش او می روی و پس از صحبت های عادی با ملاطفت می گوئی: از شما سؤالی دارم، پس از اینکه اجازه پرسش داد می گوئی: ممکن است آنکه قرآن کلام او است، منظورش از کلام خویش غیر از آن تفسیر و معنائی باشد که توفکر می کنی؟ او در پاسخ خواهد گفت آری، سپس سؤال کن: بنابراین، این تفسیر تو شاید با منظور او تفاوت داشته باشد؟»

شاگرد از حضور امام مرخص شد و پیش استاد رسید و آنچه را امام به او فرموده بود، از کندی سؤال نمود، فیلسوف لحظه ای به تفکر فرو رفت و بعد از شاگرد خواست تا آنچه را که گفته است تکرار نماید، و شاگرد چنین کرد.

کندی مجدداً سر برزیر افکند و به فکر فرو رفت، و سپس پرسید: این سخن را از چه کسی فرا گرفته ای؟ شاگرد گفت: اینطور به معزم گذشت! کندی گفت: نه، این سخن تو و امثال توییست. شاگرد واقعیت را گفت، کندی با شنیدن حرف شاگرد گفت: حالا درست گفتی: «چنین گفتاری جز از این خاندان صادر نمی گردد».

آنچه را که در این ماجرای کوتاه ولی پرمحتوا می خوانیم، می تواند دلیلی گویا بر این واقعیت باشد که اگر خلفای جنایتکار عباسی به امام عسکری علیه السلام فرصت نشر علم و فرهنگ اسلامی می دادند، جهان اسلام چگونه از آن امام معصوم میراثی عظیم از فرهنگ اسلامی و انسانی باقی می ماند، و طبق مثال معروف عرب «انما يعرف ذا الفضل من الناس ذوه» مردان صاحب فضیلت و دانشمند را تنها دانشمندان قادر به شناسائی هستند کندی با شنیدن یک جمله ظریف و پرمحتوای امام عسکری، پی به عظمت مقام و علو شان آن بزرگوار برد.